

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۶۶ به تاریخ ۱۴۰۰/۸/۲۹

تبیین مقام خلت و افتقار و خلوص خاص در مقابل خدا - کثرت صلوات؛ توسل و ولایت نبی اکرم توجه به مقام اسماء

**صحیحہ معتبرہ زید شحام؛ برگزیدگی حضرت ابراهیم**

بحث در روایت دوم و چهارم باب طبقات بود که در باب سیر مقامات حضرت ابراهیم است؛ فرموده بود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إِمَامًا فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»<sup>۱</sup> قدری از مقام عبودیت و نبوت و رسالت بحث کردیم و مقام خلت را بررسی می کردیم.

خلت در لغت از خلل به معنای شکاف ها و سوراخ های ریز یک شیء است و جمع آن خلال است. در واقع خلت ارتباط بین دو شیء است که کانه در وجود هم فرو می روند و تنیده می شوند. یک ارتباط بسیار وثیق است که عرفاً تعبیر به دوستی بسیار نزدیک و صمیمی می شود. لذا اینکه عده ای خلیل را به معنای «محب» دوست یا محب گرفته اند این تمام نیست. ولو از لوازم نزدیکی و آمیختگی و نفوذ شدید در چیزی، ممکن است محبت و دوستی هم باشد. وقتی کسی نیازی را از انسان برطرف می کند این ایجا محبت نسبت به آن معطی می کند. اما مهم این است که این ارتباط را در بین خالق و مخلوق بتوان توضیح داد.

این آمیختگی در مورد مخلوق، به غرض تکیه کردن به غیر و رفع حوائج و فقرهای خود است. ما در مقابل خداوند فقیر محض هستیم و باید همه فقرهای خودمان را درب خانه خدا ببریم. شرک همین جا رخ می دهد که انسان موجود دیگری را برطرف کننده نیاز خود و به تعبیر دیگر «اله» بگیرد. مقام خلت برای انسان در مقابل خدا این شدت نزدیکی و آمیختگی است که ریشه در ارجاع همه فقرهای خود به خداست. جناب ابراهیم این نیازهای جلی و خفی خود را فقط به خدا ارجاع می دهد و فقط دست او را می بیند. فقر خود را درب خانه کسی نبرده و دست جلوی کسی دراز نکرده است. این نکته در روایات در باب جناب ابراهیم بروشنی توضیح داده شده است.

<sup>۱</sup> - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۷۵

## روایات رجوع مطلق ایشان به خدا و توجه به عبادالله

در موثق ابن ابی عمیر فرموده بود: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ لِمَ اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا قَالَ لِكَثْرَةِ سُجُودِهِ عَلَى الْأَرْضِ»<sup>۲</sup> که بیان کننده شدت خضوع و خشوع ایشان در مقابل خداست. اینها مناسک بندگی و قرب و توجه به سمت خداست. افتقار محض به خدا مناسک دارد که از مهمترین آنها سجده و اکتار آن در مقابل اوست.

در صحیحہ حسین با خالد نیز فرموده بود: «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ قَالَ اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِأَنَّهُ لَمْ يَرُدَّ أَحَدًا وَ لَمْ يَسْأَلْ أَحَدًا غَيْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»<sup>۳</sup> ایشان از احدی درخواست نکرد. فقر خود را بغیر خدا ارجاع نداد. همه وجودش با خدا پر شده بود. اما در ذیل روایت نکته دوم هم هست که بحث رسیدگی و دستگیری از عباد است که بعد توضیح خواهیم داد.

در روایت جابر بن عبدالله هم فرموده بود: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا إِلَّا لِإِطْعَامِهِ الطَّعَامَ وَ صَلَاتِهِ بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامٌ»<sup>۴</sup> که شبیه مضمون روایت قبل است که هم توجه خاص به خدا در خفا و هم توجه به عبادالله در آن ذکر شده است. اینکه انسان شب و خلوتی با خدا داشته باشد اینها منسک و لوازم رسیدن به این شدت تعلق و محبت نسبت به خداست؛ اینها را نباید دست کم گرفت. خصوصاً اگر مقام خلت بدنبالش شفاعت و دستگیری عباد هم بیاید، این حتماً نیاز به خلوت های شب و ظرفیت سازی های بزرگ دارد. حتی اطعام و انفاق فی سبیل الله هم نیاز به ظرفیت سازی هایی دارد تا چه رسد به بارهای سنگین رسالت که حتماً خلوت های شبانه و توجه خاص به خدا لازم دارد.<sup>۵</sup>

البته روشن است که نباید توقع کرد که کسی قدری سجده و بیداری شب داشت به مقام خلت برسد؛ این مقام بعد از استمرارها و ابتلائات سنگین به ایشان داده شده است که اگر اندکی از آن صحنه ها و امتحان ها برای ما پیش بیاید، همه ادعاها پس گرفته می شود و انسان شانه خالی می کند.

۲ - علل الشرائع، ج ۱، ص: ۳۴

۳ - علل الشرائع، ج ۱، ص: ۳۴

۴ - علل الشرائع، ج ۱، ص: ۳۵

۵ - اشاره به آیات سوره مزمل که فرموده: «فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا \* نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا \* أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا \* إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» قبل از آمدن آن ماموریت های سنگین در نبوت و رسالت باید بیداری های شبی باشد و انس و خلوتی می خواهد که ریشه ها آنجا سفت می شود و ظرفیت سازی وحی و بارهای سنگین انجام می شود.

## ارتباط بحث تکیه به خدا و رفع حوائج عبادالله

نکته ای که در این روایات ذکر شده است و باید تبیین شود ارتباط این دو مسئله تکیه ارجاع فقرها و خضوع مطلق در مقابل خدا و نیز مسئله رسیدگی به عبادالله و ردنکردن دست هاست؛ ارتباط بین ایندو مسئله که دست به سمت کسی دراز نکرد و دست کسی را هم رد نکرد. این تقابل مهمی است که باید تبیین شود.

برای این عبارت دو معنا متصور است. معنای اول این است که وقتی کسی به غنای الهی رسید و دستش با امکانات خدا پر شد، حالا باید دستگیر دیگران شود و شفاعت کند و آنها را هم به سمت خدا ببرد. لذا معنای دستگیری فقط امر ظاهری نیست بلکه حتی اطعام و انفاق ظاهری او هم برای رساندن آن فرد به دستگاه الهی است. ایشان خودش به مقام توحید و تکیه به خدا رسیده است و حالا باید دست های دیگران را بگیرد. این امر بسیار مهمی است که در آیات مکرر بعد از اقامه صلاه به ایتاء زکات اشاره کرده است. یعنی یکطرف توجه به خداست و طرف دیگر توجه به نیازهای مردم است.

ظاهر روایت این است که دستگیری در امور مادی و دنیوی است ولی واقعاً دستگیری انبیاء از مردم باطن دیگری دارد. انفاق و اطعام در دستگاه الهی معنایی غیر از پر کردن ظاهری فقرهاست. و الا خداوند خود می توانست نیازها را بدون دخالت ما برطرف کند. پرداخت زکات در ادبیات دینی از دو طرف باید ایجاد طهارت و رشد کند. کسی که پرداخت می کند باید رشد و طهارتی پیدا کند؛ فرمود: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»<sup>۶</sup> وقتی ما زکات مان را به دست خدا و رسول می دهیم، ایشان ما را تطهیر می کند؛ ما را از تعلق به این امکانات جدا می کند.

در طرف دیگر هم وقتی انفاق به کسی می شود باید او را جلو ببرد و حرکت دهد. اطعامی که سبب شود که فرد تعلقش به دنیا بیشتر شود و از خداوند دور شود این «انفاق فی سبیل الله» نیست. انفاق دستگیری و خرج کردنی است که در دستگاه الهی فرد نیازمند را هم رشد دهد. معنای ایتاء زکاتی که انبیاء بعد از اقامه صلاه دارند، ولو در امور مادی و دنیوی باشد، ولی باطن آن شفاعت و هدایت است. ولی الهی خودش به مقام خلت و محبت رسیده است و می خواهد عباد را در دنیا حرکت دهد تا آنها را هم به وادی محبت برساند.<sup>۷</sup>

<sup>۶</sup> - سوره مبارکه توبه آیه ۱۰۳

<sup>۷</sup> - در صحیحہ عبدالله بن هلال فرموده: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِي يَزِيدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِلَالٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لَمَّا جَاءَ الْمُرْسَلُونَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ جَاءَهُمْ بِالْعِجْلِ فَقَالَ كُلُوا فَقَالُوا لَا نَأْكُلُ حَتَّى تُخْبِرَنَا مَا نَمْنُهُ فَقَالَ إِذَا أَكَلْتُمْ فَقُولُوا بِسْمِ اللَّهِ وَ إِذَا فَرَعْتُمْ فَقُولُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ قَالَ فَالْتَفَتَ جَبْرِئِيلُ إِلَى أَصْحَابِهِ

در واقع توجه خاص آنها به خدا آنها را از عبادالله غافل نمی کند و یک ماموریتی در ادامه بندگی خود دارند که به عبادالله رسیدگی کنند و آنها را حرکت دهند تا به مقام بندگی برسند. معنای اطعام در حین نماز که فعل خاص امیرالمومنین است همین مطلب است. این رمز رسیدن به مقام ولایت است. ذره ای توجه به خدا آنها را از توجه به عیال الله غافل نمی کند.<sup>۸</sup>

این جنس از تعریف انفاق و رسیدگی، با کار رسیدگی به نیازمندان در دستگاه کفر راساً تفاوت دارد. دستگاه تامین اجتماعی که کفار دارند و با سیستم مالیات یا تبرعات مردمی نیاز مادی فقراء را برطرف می کنند، همه در وادی حیات الدنیا تعریف می شود و برای کسی رشد و تقریبی در دستگاه الهی ندارد. هرچند ممکن است آثاری داشته باشد و الفت اجتماعی و ترمیم نیازها و آرام کردن اقشار ضعیف را بدنبال داشته باشد.

### رسیدن به خلت و عبور از حجاب اسباب با انفاق

اما معنای دومی که در این مضمون محتمل است اینکه برای رسیدن به خلت و جدا شدن از اسباب و رسیدن به مقام تکیه مطلق به خدا، رفع حوائج مردم راه مهمی است و انسان را از بخل و تکیه و تعلق به اسباب و امکانات جدا می کند. اینکه انسان خود را فقیر مطلق به خدا ببیند با امور نظری حاصل نمی شود بلکه در یک صحنه ها و امتحاناتی به انسان داده می شود. صحنه هایی که انسان در بن بست ها و فشارها قرار گیرد و با تقوی الهی از بن بست اسباب تکیه و توکل به خدا را بدست آورد. در این رجوع حوائج به سمت اوست که انسان اینها را حواله های خدا می بیند و باید از تعلق به اسباب عبور کند و وظیفه را انجام دهد.

در آیه شریفه فرمود: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً \* وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»<sup>۹</sup> یعنی خداوند برای محک زدن تقوی انسان و اینکه او به اسباب تکیه دارد یا خدا صحنه هایی را فراهم می کند که بن بست است و اسباب همه برخلاف انسان است. در این مخصصه است که راه حلال بسته و راه حرام باز شده است. اینجاست که اگر کسی عبور کند و دست خدا را ببیند و توکل کند خدا برای او مخرج و راه بیرون رفت قرار می دهد.

---

وَكَانُوا أَرْبَعَةً وَ جَبْرِئِيلُ رَبِّسُهُمْ فَقَالَ حَقٌّ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ هَذَا خَلِيلًا» علل الشرائع، ج ۱، ص: ۳۵. در این روایت اشاره شده است که مهمان نوازی و دستگیری ایشان یک یک روح و جهت خاصی داشته است.

<sup>۸</sup> - اشاره به آیه شریفه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» سوره مبارکه مائده آیه ۵۵. اعطاء انشگتری و انفاق امیرالمومنین در این آیه غفلت ایشان از خدا و بی توجهی در نماز نیست بلکه حقیقت عبادت ولی الله که او را از عباد غافل نمی کند. ولی خدا در سنگین ترین حالات معنوی خود متصل به امت خود است و طرف دیگر عبادت او شفاعت است. این معیار مهمی در شناخت ولی الله است. این توصیف در شناخت ولی الهی متناسب با مقام دستگیری اوست.

<sup>۹</sup> - سوره مبارکه طلاق آیه ۲-۳

این راه و رزقی که خدا می فرستد در واقع اصلش همین رزق ایمان و عبور از حجاب اسباب است. تنگناهای وجودی انسان است را برطرف می شود. مرحوم علامه طباطبائی تعبیر لطیفی اینجا دارند که اگر در این صحنه انسان تقوی بخرج دهد، رزق باطنی برای او می آید و از حجاب اسباب عبور می کند و به خدا می رسد. همه اتفاقات و طرح خدا برای رسیدن به همین نقطه است. و الا صرف طعام و رزق و سیر شدن که هدف این جریان نبود. و کسی که از این حجاب عبور کرد حالا در دریافت از رزق حلال هم باز تکیه اش به رزق و طعام نیست بلکه از دست خدا می گیرد.

لذا معنای دوم این است که این حوایج و رسیدگی به مردم توجه به دستورات الهی و عبور کردن انسان از تعلقات است و همین سبب می شود که انسان از عالم اسباب جدا شود و فقط دست خدا را ببیند و فقر خود را مطلقاً به خدا ارجاع دهد. شاید این عبارت که در صدر روایت حسین با خالد آمده است در واقع راه رسیدن ایشان به مقام دوم است که فقط از دست خدا می گرفت. در روایات مسعده بن صدقه و عبدالله بن سنان که در جلسه قبل اشاره شد هم همین نکته در محتوای روایت بود که بخاطر مشکل مردم از مضیقه سنگین خود عبور کرد و با رمل در خورجین به خانه برگشت و روشن است که توکل و تکیه ایشان فقط به خدا بود. این صحنه هاست که انسان را عبور می دهد.

### صحنه ها و ابتلائات سنگین برای رسیدن به مقام خلت

این نکته که رسیدن به فقر محض و تکیه مطلق به خدا از راه ابتلائات و همین صحنه های سنگین عبور می کند، در روایات دیگری هم بیان شده؛ بلکه معنایی که از روایات بدست می آید این است که عبور از حجاب ها برای رسیدن به این افتقار محض، فقط از ابتلاء به عبادالله و انفاق و دستگیری عبور نمی کرده است بلکه ابتلائات بزرگ دیگری در کار بوده است. انسان در راه رفع نیازهای کوچک و بزرگ خود، بن بست هایی از حرام پیش روی او ایجاد می شود که باید با تقوی از حجاب این اسباب عبور کند. و لزوماً این مسئله ربطی به انفاق به مردم ندارد. بلکه جاهایی انسان می بیند که حتی استفاده او از حلال الهی هم باطنش تکیه به اسباب است و باید یک مراعات و تقوی خاص پیشه کند.

در روایت مهمی که در کتاب شریف احتجاج نقل شده است از امام حسن عسگری نقل می کند که ایشان از جدشان امام صادق نقل می کنند که حضرت به محاجه نبی اکرم با علماء اهل اشاره فرمودند: «...فَقَالَ لَهُ يَا مُحَمَّدُ أَوَلَسْتُمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلَ اللَّهِ؟ قَالَ قَدْ قُلْنَا ذَلِكَ قَالَ فَإِذَا قُلْتُمْ ذَلِكَ فَلِمَ مَنَعْتُمُونَا مِنْ أَنْ نَقُولَ إِنَّ عِيسَى ابْنُ اللَّهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّهُمَا لَنْ يَشْتَبِهَا لِأَنَّ قَوْلَنَا إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ اللَّهِ فَإِنَّمَا هُوَ مُشْتَقٌّ مِنَ الْخَلَّةِ وَالْخَلَّةُ إِنَّمَا مَعْنَاهَا الْفَقْرُ وَالْفَاقَةُ فَقَدْ كَانَ خَلِيلًا إِلَى رَبِّهِ فَقِيرًا وَإِلَيْهِ مُنْقَطِعًا وَعَنْ غَيْرِهِ مُتَعَفِّفًا مُعْرِضًا مُسْتَعْنِيًا»<sup>۱۰</sup>

<sup>۱۰</sup> - الإحتجاج، ج ۱، ص: ۲۴

در این روایت از فرق اخذ خلیل و اخذ فرزند سوال شده است که اگر خدا می تواند خلیل اخذ کند چرا نمی تواند فرزند بگیرد؟! حضرت در جواب می فرمایند زیرا خلت خدا با ایشان معنایش فقر جناب ابراهیم و اوج اتصال ایشان به خداست. ولی رابطه فرزند اینطور نیست و لذا پدر اگر فرزند را از خود دور هم بکند نمی تواند نسبت خود را با او انکار کند. ولو فرزند از پدر جدا شود و به او تکیه نکند باز هم فرزند اوست ولی خلت رابطه فقر به سمت خداست. اگر از این افتقار دست بردارد دیگر خلیل نیست. در این روایت حضرت نکته مهمی را در باب خلت بین خالق و مخلوق بیان می کنند که رابطه فقر و حاجت است. جناب ابراهیم خلیل بود چون از غیر بریده بود و فقط به خدا تکیه داشت و فقرها را به او ارجاع می داد.

بعد حضرت این را توضیح می دهند که اینکه ایشان به این مقام رسیده است از میان صحنه ها و ابتلائات بزرگ عبور کرده است. اگر ایشان از اسباب جدا شده است، این در امتحانات عظیم واقع شده است؛ فرمود: «وَذَلِكَ لَمَّا أُرِيدَ قَذْفُهُ فِي النَّارِ فَرُمِيَ بِهِ فِي الْمُنْجَنِقِ فَبَعَثَ اللَّهُ جِبْرِيلَ فَقَالَ لَهُ أَذْرِكْ عَبْدِي فَجَاءَ فَلَقِيَهُ فِي الْهَوَاءِ فَقَالَ لَهُ كَلَّفَنِي مَا بَدَأَ لَكَ فَقَدْ بَعْنَنِي اللَّهُ لِنُصْرَتِكَ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ إِنِّي لَا أَسْأَلُ غَيْرَهُ وَلَا حَاجَةَ لِي إِلَّا إِلَيْهِ فَسَمَّاهُ خَلِيلَهُ أَيْ فَقِيرَهُ وَ مُحْتَاجَهُ وَ الْمُنْقَطِعَ إِلَيْهِ عَمَّنْ سِوَاهُ» یعنی با اینکه جناب جبرئیل برای نصرت آمده بود ایشان مواجهه خاصی می کند و می فرماید نیاز من به خداست.

شاید معنای این عبارت این باشد که من از شما کمک نمی خواهم و فقط از خدا کمک می خواهم. شاید هم معنای عبارت این است که کمک شما را اگر هم بگیرم باز هم کمک از خداست. یعنی نصرت جناب جبرئیل را رد نکرد بلکه می گوید ولی به شما تکیه نمی کنم. شما اگر ماموریتی دارید انجام دهید. هرکدام از این معانی باشد، یک توکل خاصی است که ایشان در این صحنه دارد. ایشان باید حتی از حجاب نصرت از ملک الهی هم عبور کند تا این مقام افتقار خاص به خداوند را بدست آورد.<sup>۱۱</sup>

بعد در ادامه حضرت فرمودند: «وَ إِذَا جُعِلَ مَعْنَى ذَلِكَ مِنَ الْخَلَّةِ وَ هُوَ أَنَّهُ قَدْ تَخَلَّلَ مَعَانِيَهُ وَ وَقَفَ عَلَى أَسْرَارٍ لَمْ يَقِفْ عَلَيْهَا غَيْرُهُ كَانَ الْخَلِيلُ مَعْنَاهُ الْعَالِمُ بِهِ وَ بِأُمُورِهِ وَ لَا يُوجِبُ ذَلِكَ تَشْبِيهِ اللَّهِ بِخَلْقِهِ أَوْ لَا تَرَوْنَ أَنَّهُ إِذَا لَمْ يَنْقَطِعْ إِلَيْهِ لَمْ يَكُنْ خَلِيلَهُ وَ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ بِأَسْرَارِهِ لَمْ يَكُنْ خَلِيلَهُ وَ إِنَّ مَنْ يَلِدُهُ الرَّجُلُ وَ إِنَّ أَهَانَهُ وَ أَقْصَاهُ لَمْ يَخْرُجْ عَنْ أَنْ يَكُونَ وَلَدَهُ لِأَنَّ مَعْنَى الْوِلَادَةِ قَائِمٌ بِهِ» یعنی خلت از جهت دیگر هم معنا می شود که او نسبت خاص و قرب ویژه ای نسبت به خدا پیدا کرده

<sup>۱۱</sup> - در ادامه صحیحہ عبد اللہ بن ہلال این تعبیر آمده است: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ لَمَّا أُلْقِيَ إِبْرَاهِيمُ فِي النَّارِ تَلَقَّاهُ جِبْرِيلُ فِي الْهَوَاءِ وَ هُوَ يَهْوِي فَقَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ أَلَا لَكَ حَاجَةٌ فَقَالَ أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا» که همین مفاد را بیان کرده است که ایشان در این معرکه هم یک توکل و تقوی خاص باید نشان می داد. این بلایی است که در مسیر مقام خلت ایشان است.

است؛ به این نحو که او را عالم و مشرف به اسرار الهی می‌کند. این به تعبیر نارسا، یکی شدن و آمیختگی او با خداوند پیدا کرده است از یک طرف فقر او به سمت خدا و از طرف دیگر اعطاء علم و اسرار به اوست.<sup>۱۲</sup> بعد هم در ادامه حضرت می‌گویند این فرق بین ولد و خلیل است که تداخل و صمیمیت در بین ایشان و خدا از جنس افتقار به خدا و اعطاء معرفت از جانب خدا بود. ولی معنای ولادت این نیست و ریشه در فقر و بندگی ندارد.

### صحیحہ عبدالعظیم الحسنی؛ کثرت صلوات بر نبی اکرم

تا اینجا بحث از مقام خلت فی الجمله روشن است که بحث فقر و تکیه محض به خداست و از طرف دیگر هم شفاعت و دستگیری عبادالله و رساندن به مقام خلت و قرب و محبت. در صحیحہ عبدالعظیم حسنی که در کتاب علل نقل شده فرمود: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الشَّيْبَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْأَسَدِيُّ الْكُوفِيُّ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ الْأَدَمِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ يَقُولُ إِنَّمَا اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِكَثْرَةِ صَلَاتِهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ»<sup>۱۳</sup> مقام خلت ایشان بخاطر تواضع بزرگ ایشان در مقابل نبی اکرم بوده است.

نکته مهم این است که این بحث غیر از بحث افتقار الی الله و شدت محبت ایشان نسبت خداوند نیست. برای تبیین این مسئله بحث را در قالب چند نکته مطرح می‌کنیم. نکته اول این است که خضوع در مقابل خدا راهی جز خضوع در مقابل ولی الله و کسی که سابق بر انسان است ندارد. اگر کسی بخواهد راه افتقار و اتصال و اخذ از دست خدا را داشته باشد، باید از طریق خضوع در مقابل ولی الله حرکت کند. اینکه ایشان از حجاب اسباب عبور می‌کند، به معنی ترک و بیرون زدن از مسیر ولی الله نیست بلکه اصلاً سلوک انسان و راه رسیدن به توحید و عبور از اسباب با سلوک همراه با ولی الهی حاصل می‌شود.

این بحث و عهد بزرگ نبی اکرم نسبت به همه انبیاء و اوصیاء را در مباحث سابق مفصلاً اشاره کردیم. و بالاترین درجات تقرب انبیاء و رسل به خداوند، با بالاترین عهدها و خضوع در مقابل نبی اکرم حاصل می‌شود. لذا عرض کردیم که انبیاء اولوالعزم یک عهد بالاتری نسبت به نبی اکرم سپرده اند و اقرار به مقام حضرت و عهد نصرت ایشان را داده

---

<sup>۱۲</sup> استاد می‌فرمودند در معنای خلت یک معنای نفوذ در خلل و امور دقیقه طرف مقابل است. لذا افرادی که با هم خلت دارند و دوستان صمیمی هستند یکی از آثار واضح آن اشراف به احوال و اسرار طرف مقابل است. کانه در این روایت می‌گوید این رابطه خلت از یک طرف نفوذ خداوند در وجود او پر کردن همه نیازهای اوست. از یک طرف نفوذ جناب ابراهیم در بارگاه الهی است که او را مشرف بر اسرار الهی می‌کند. و ایندو معنی با هم مرتبط است. ولی نفوذ و صمیمیت در روابط انسانی یا با ولی خدا یا با اولیاء شیطان لوازم دیگری می‌تواند داشته باشد که بعداً بحث می‌کنند.

<sup>۱۳</sup> - علل الشرائع، ج ۱، ص: ۳۴

اند.<sup>۱۴</sup> ایشان همه درجات سیرشان با عهد با نبی اکرم همراه است و هرمرحله عهد بالاتری هم سپرده اند. صلوات به تعبیری تجدید عهد ایشان است که رکن سلوک ایشان بوده است.

در واقع کسی که نسبت نبی اکرم در طرح الهی و نزول رحمت و محبت الهی را به ایشان می بیند، متوجه است که هر خیری در عالم نازل می شود بدست ایشان است و لذا هرچه توحید و افتقار و بندگی در عالم منتشر می شود از قبل صلوات و توجه خدا به نبی اکرم است. با صلوات هم رزق بندگی خود و هم بسط بندگی در عالم و امت سازی و هدایت را طلب می کنند. مقام خلت، به تعبیر دیگر از لوازم بلکه حقیقت خلت، دیدن نبی اکرم و ذیل ایشان حرکت کردن است. همه چیز را برای او خواستن و توجه به عهد با اوست.

اما نکته دوم در بحث این است که اصلاً رسیدن به مقام افتقار محض در مقابل خدا گرفتن و توسل به اسماء الحسنی الهی است. انسان از اسباب عبور می کند و حضور اسماء را می بیند و با آنها سیر می کند. صدا زدن خداوند بدون صدا زدن اسماء واقع نمی شود؛ فرمود: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>۱۵</sup> دعای انسان نسبت به خدا با اسماء واقع می شود و توسل به نبی اکرم و اهل بیت ایشان که باطن اسماء الحسنی الهی هستند، تکیه به خدا و افتقار در دستگاه الهی بردن است.<sup>۱۶</sup> لذا ممکن است در مسیر خلت جایی حتی دست کمک جبرئیل را به نحوی رد کند ولی از توسل به نبی اکرم و اهل بیت نمی تواند غفلت کند.

---

<sup>۱۴</sup> - در معتبره محمد بن مروان در کافی شریف فرموده: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُمَانَ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: لَمَّا اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا أَنَاهُ بُشْرَاهُ بِالْخَلَّةِ فَجَاءَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ فِي صُورَةِ شَابٍّ أبيضَ عَلَيْهِ ثَوْبَانِ أبيضَانِ يَقْطُرُ رَأْسُهُ مَاءً وَ دُهْنًا فَدَخَلَ إِبْرَاهِيمَ الدَّارَ فَاسْتَقْبَلَهُ خَارِجاً مِنَ الدَّارِ وَ كَانَ إِبْرَاهِيمَ رَجُلًا غَيُورًا وَ كَانَ إِذَا خَرَجَ فِي حَاجَةٍ أَغْلَقَ بَابَهُ وَ أَخَذَ مِفْتَاحَهُ مَعَهُ ثُمَّ رَجَعَ فَفَتَحَ فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ قَائِمٍ أَحْسَنَ مَا يَكُونُ مِنَ الرِّجَالِ فَآخَذَهُ بِيَدِهِ وَ قَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ مَنْ أَذْخَلَكَ دَارِي فَقَالَ رَبُّهَا أَذْخَلْنِيهَا فَقَالَ رَبُّهَا أَحَقُّ بِهَا مِنِّي فَمَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا مَلَكُ الْمَوْتِ فَفَزِعَ إِبْرَاهِيمُ فَقَالَ جِئْتَنِي لِتَسْلُبْنِي رُوحِي قَالَ لَا وَ لَكِنْ اتَّخَذَ اللَّهُ عَبْدًا خَلِيلًا فَجِئْتُ لِإِشَارَتِهِ قَالَ فَمَنْ هُوَ لَعَلِّي أَخْذُمُهُ حَتَّى أَمُوتَ قَالَ أَنْتَ هُوَ فَدَخَلَ عَلَى سَارَةَ فَقَالَ لَهَا إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اتَّخَذَنِي خَلِيلًا» الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص: ۳۹۲. در این روایت نکته لطیفی ذکر شده است که ابراهیم خلیل، به این مقام می رسد زیرا حاضر است برای خلیل الهی خادمی کند و خود را خرج او کند. این همان خضوع ایشان در مقابل نبی اکرم است. این تکبر نکردن و قبول کردن ولایت نبی اکرم است که ایشان را بزرگ می کند. بزرگ شدن و رسیدن به درجات عظیم در نزد خدا منوط به خضوع عظیم در مقابل نبی اکرم و اهل بیت ایشان است. همان چیزی که شیطان بر سر آن منازعه کرد.

<sup>۱۵</sup> - سوره مبارکه اعراف آیه ۱۸۰

<sup>۱۶</sup> - در موققه عمارساباطی فرموده: «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا قَالَ نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا» الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۴۳



در روایات دارد که حضرت فرمودند: تعریف از خود بجا نیست ولی در همه مراحل و مشکلات، انبیاء الهی به نام ما متوسل می شدند و کمک الهی را استمداد می کردند. یا در روایت دیگری فرمود وقتی جناب ابراهیم به سمت آتش پرتاب شد، خیفه و ترسی در او نبود زیرا به نور اهل بیت که در صلب ایشان بود تکیه داشت ولی جناب موسی در مواجهه به سحر ساحران، خیفه ای پیدا کرد.<sup>۱۷</sup> این تکیه به اسباب نیست بلکه تکیه به اسم اعظم الهی است. افتقار و توجه به خدا از این طریق است. اصلاً طریق رسیدن به وادی محبت و خضوع و اطاعت در مقابل خدا همین راه است. «من احبکم فقد احب الله من اطاعکم فقد اطاع الله» این همان مقامی است که در روایات سابقاً در باب نوادر بحث کردیم که نبی اکرم و اهل بیت ارتباطی با خداوند دارند که این آثار را خواهد داشت.<sup>۱۸</sup> والحمدلله...

<sup>۱۷</sup> - در روایت اسماعیل بن فضل هاشمی فرمود: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْأَسَدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ الشَّامِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ ع عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ لَمَّا رَأَى حِبَالَهُمْ وَعَصِيَّهُمْ كَيْفَ أَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خَيْفَةً وَلَمْ يُوجِسْهَا إِبْرَاهِيمَ حِينَ وَضَعَ فِي الْمُنْجَبِقِ وَقُذِفَ بِهِ فِي النَّارِ فَقَالَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ حِينَ وَضَعَ فِي الْمُنْجَبِقِ كَانَ مُسْتَنْدِئاً إِلَى مَا فِي صُلْبِهِ مِنْ أَنْوَارِ حُجَجِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَمْ يَكُنْ مُوسَى كَذَلِكَ فَلِهَذَا أَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خَيْفَةً وَلَمْ يُوجِسْهَا إِبْرَاهِيمَ» (الأمالي (للسدوق)، النص، ص: ۶۵۵)

<sup>۱۸</sup> - در معتبره زراره در کافی شریف فرموده بود: «بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ مُوسَى بْنِ قَادِمٍ عَنْ سُلَيْمَانَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْظَمُ وَأَعَزُّ وَأَجَلُّ وَأَمْنَعُ مِنْ أَنْ يُظْلَمَ وَ لَكِنَّهُ خَلَطْنَا بِنَفْسِهِ فَجَعَلَ ظَلَمَنَا ظُلْمَهُ وَ وَلَايَتَنَا حَيْثُ يَقُولُ - إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا يَعْنِي الْأَئِمَّةَ مِنَّا ثُمَّ قَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ وَ مَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ثُمَّ ذَكَرَ مِنْهُ» (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۴۶)